

خاطره ات را عوض می کنم

بازی بزرگان-۱: مارلون براندو در "زنده باد زاپاتا" ساخته الیا کازان

چاپ شده در: روزنامه آسیا

زمان انتشار: آبان ماه ۱۳۸۴

در طول چند ماه از نیمه دوم سال ۸۴، ستون روزانه ای در روزنامه بیشتر اقتصادی "آسیا" به سردبیری علی جمشیدی و به پیشنهاد نیما حسنی نسب دبیر سینمایی آن داشتم با عنوان "بازی بزرگان"؛ که هر بار به وصف و شرح لحظه ای ویژه از نقش آفرینی یک بازیگر شاخص سینمای جهان و گاه هم ایران می پرداخت. این نوشته، یکی از آن یادداشت هاست که مانند بقیه، با وجود تلاش برای کمتر به کار بردن تعابیر تخصصی سینمایی و پرهیز از پیچیده شدن برای مخاطب روزنامه، همچنان می تواند در دل مباحث ساده و اولیه تحلیل بازیگری قرار گیرد.

*

*

خاطره های ما از فیلم هایی که دوست شان داریم، به خیلی چیزها می تواند مربوط شود. مثلاً به یک رابطه خاص و به یاد ماندنی بین دو شخصیت، به یک صحنه حساس و هیجان انگیز که خوب پرداخت شده یا به پایان اثرگذار و پر از احساس فیلم. ولی بعضی وقت ها هم بازی یک بازیگر در کل فیلم به خاطره اصلی ما از آن فیلم تبدیل می شود. کافی است چند نمونه معروف از بازی های مارلون براندو را به یاد بیاورید تا ببینید چطور خاطره شما از فیلم ها را به خود محدود می کند.

فیلم مشهور زنده باد زاپاتا (الیا کازان، ۱۹۵۲) از این نظر وضعیت ویژه ای دارد. اینجا هم تصویر چهره براندو با آن تیره پوستی یک زارع مکزیکی و سبیل و اخم و صلابت و شور انقلابی و طرز حرف زدن زیر لبی، بسته به بیننده های قدیمی مختلف فیلم، خاطره های متفاوت و پررنگی از امیلیانو زاپاتا و از کل فیلم در ذهن ما می سازد. با این حال، اگر بخواهیم صحنه مشهور معرفی زاپاتا در دفتر ژنرال دیکتاتور را به یاد بیاوریم، همه یک خاطره مشترک و مشابه داریم. بگذارید برایتان بگویم این همان صحنه ای است

که زاپاتا به ژنرال اعتراض می کند و می خواهد که به جای وعده های درازمدت، همان موقع به مسائل دهقانان رسیدگی کند. ژنرال با عصبانیت به او امر می کند که جلوتر بیاید و نامش را بگوید. همین لحظه است که حتماً یادتان مانده: قهرمان ما که فعلاً یک دهقان ساده است، با آن صدای تو دماغی براندویبی آرام می گوید "زاپاتا، امیلیانو زاپاتا"؛ و ژنرال خشمگین هم دور اسم او را در لیست روی میز خود، خط می کشد تا بعداً به حسابش برسد. این حرکت تهدیدآمیز ژنرال به عنوان تصویر آشکاری از خشم دیکتاتور مآبانه، در ذهن زاپاتا می ماند. مدت ها بعد که زاپاتا در تحرکات انقلابی اش پیروز شده و به طور افتخاری به او درجه ژنرالی داده اند، در دفترش با زارعین دیدار می کند تا به امور آنان رسیدگی کند. چند نفر از رفتار افمیو برادر زاپاتا (آنتونی کویین) گله می کنند و تقاضای بررسی دارند. زاپاتا از آنها می خواهد که موضوع را به زمان دیگری موکول کنند و یک کشاورز جوان اصرار می کند که این موضوع حیاتی است و بهتر است زودتر به آن رسیدگی شود. زاپاتا با عصبانیت به طرف لیست اسامی زارعین حاضر در ملاقات می رود و از جوان می پرسد "تو اسمت چیه؟"؛ و همزمان با خشم و به تندی، مدادی را برمی دارد تا دور اسم جوان را خط بکشد. لحظه مهمی است. زاپاتا که حتی سواد نداشت و آرمان های انقلابی عظیمی در سر نمی پروراند و فقط از زورگویی بیزار بود و شورش کرد، حالا خودش دارد رفتار دیکتاتوری در پیش می گیرد. از اینجا به بعد، این صحنه را چطور به یاد می آورید؟ آیا به نظرتان نمی آید که در یک فلاش بک، چند لحظه از همان صحنه عصبانیت ژنرال را می بینیم تا زاپاتا یادش بیاید که از خشم و تهدید ژنرال چه حسی پیدا کرد؟ و شرم کند که حالا کرسی قدرت، خودش را هم به همان رفتار واداشته است؟ اما اشتباه ما در همین جاست. آن صحنه به شکل فلاش بک در اینجا نشان داده نمی شود. بلکه بازی براندو با نور موضعی و موری که روی چشمان متمرکزش تابیده، قدرتی دارد که انگار تصویر ذهنی زاپاتا را برای ما "مرئی" می کند و با بیش از یک ساعت فاصله زمانی، همه فوراً یاد همان لحظه معرفی زاپاتا می افتیم. در

ادامه، زاپاتا مداد و کاغذ را با خشم از رفتار خودش، کنار می اندازد و کلاه و سلاح اش را برمی دارد تا به املاک برادرش برور و اوضاع را بررسی کند. او بر تکبرش غلبه می کند، اما غلبه و چیرگی اصلی از آن براندو است که موفق می شود با بازی اش خاطره ما را از فیلم تغییر دهد تا فکر کنیم تصویری را که دوباره نشان مان نداده اند، دیده ایم! چون او با خبر دادن از درون زاپاتا، انگار آن را به وضوح نشان مان داده است.